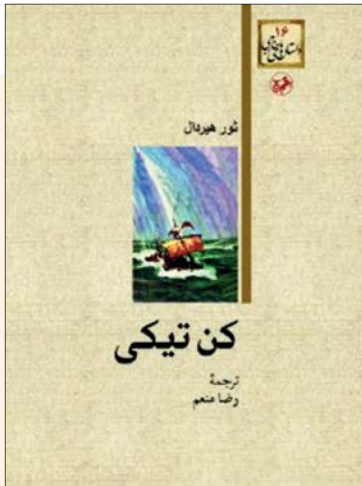


روایتی از ماجراجویی چند کاشف نروژی از سفری چند ماهه روی اقیانوس

# ماجراجویی دیوانه‌وار!



هزار مایل در اقیانوس طی طریق می‌کنند، آن هم با وسایلی ابتدایی و بدون استفاده از ابزار آلات پیشرفته! کن تیکی یک سفرنامه داستانی و به شدت روان و خواندنی است. لحن کتاب بیشتر از سفرنامه شبیه به یک رمان ماجراجویانه است. توصیفات نویسنده از مسیر این سفر مهم و اتفاقات عجیب و غریبی که در طول مسافرت چند ماهه این گروه به وسیله یک کلک از آمریکای جنوبی (اقیانوس آتلانتیک) به «پلی‌زی» (اقیانوس آرام) رخ داده؛ این سفرنامه تبدیل به یک اثر داستانی جذاب و خواندنی و البته پر از نکات جالب علمی در ارتباط با سفرهای دریایی کرده است.

سفر شوند؛ سفری مهم که آنها با الگو گرفتن از یک سفر باستانی انجامش دادند و در نهایت نیز با موفقیت آن را پشت سر گذاشتند.

ثور هیردال، راوی سفرنامه «کن تیکی» دانشمند مردم‌نگاری و ماجراجوی اهل نروژ همراه با چند ماجراجوی دیگر راهی این سفر شد و ماحصل آن در نهایت نگارش یک سفرنامه و تولید مستندی با نام کن تیکی از این سفر بود. آنها برای اثبات نظریه هیردال مبنی بر این که اولین بار گروهی از مردم پرو با رهبری فردی ملقب به «کن تیکی» بودند که مجموعه جزایر پلی‌زی را کشف کردند؛ تنها با یک قایق چوبی، چند

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

«کن تیکی» روایتی از یک ماجراجویی دیوانه‌وار علمی است! گروهی چند نفره به سرکردگی کاشف و نویسنده نروژی ثور هیردال در سال ۱۹۴۷ تصمیم می‌گیرند برای بررسی یک فرضیه علمی دست به سفری عجیب و غریب بزنند و به سبک مردمان قرن‌ها پیش با ساخت کلکی با شش الوار از درخت بالزا راهی

## اطلاعات فوری

عنوان: کن تیکی

نویسنده: ثور هیردال

مترجم: رضا منعم

ناشر: انتشارات علمی فرهنگی

تعداد صفحات: ۳۲۲

قیمت: ۱۰ هزار تومان

پیش‌بینی زمان مطالعه: ۵ تا ۷ روز

## در آغوش اقیانوس آرام

### لذت صید ماهی بدون دردسرها



بخش اصلی سفر راوی کن تیکی و تیم همراهش از میان اقیانوس آرام بوده و شرح اتفاقات رخ داده برای آنها در این سفر بخش عمده‌ای از این کتاب را تشکیل می‌دهد. در یکی از نمونه‌های جالب آن می‌خوانیم: «دریا برای آن کس که به سطحی هم‌پراز آب، آرام و بی‌صدا حرکت کند عجایب فراوانی دارد. مردم عموماً با سفینه‌ای که موتورش می‌خروشد و سینه‌اش دریا را می‌شکافد و آب را کف‌آلود می‌کند، بر پهنه دریا به سیاحت می‌پردازند و چون دست‌خالی باز گشتند، ادعای می‌کنند در اقیانوس هیچ چیز شگفت‌انگیزی به چشم نمی‌خورد. شب‌ها که چراغ نفتی روشن می‌شد نور آن ماهیان را به سوی خود جلب می‌کرد و ریز و درشت روی عرشه می‌جستند. صبح‌ها نخستین وظیفه آشپز این بود که روی عرشه برود و ماهی‌هایی را که طی شب روی عرشه جسته بودند جمع‌آوری کند. معمولاً تعداد آنها از پنج، شش تا تجاوز می‌کرد. حتی یک روز تعداد آنها به ۲۶ عدد رسیده بود. هرگز تورشتاین یکی از همسفران راوی در این سفر تا آن روز صبح که از خواب برخاست و ماهی ساردینی روی بالش خود یافت، آن قدر خود را با دریا نزدیک و صمیمی احساس نکرده بود!»

«لیما»، گوشه‌ای از کالیفرنای مدرن با معماری کهن اسپانیایی

## ملاقات با رئیس‌جمهور

لیما پایتخت کشور پرو در آمریکای جنوبی، مبدا این سفر است؛ راوی سفرنامه کن تیکی برای ساخت کلکی که قرار است سفر از طریق آن انجام شود، دیداری با رئیس‌جمهور پرو دارد که در ادامه شرح آن را می‌خوانید: «لیما شهر نوسازی است. در جلگه سرسبزی در دامنه کوهستان گسترده شده و جمعیت آن نیم میلیون نفر است. صرف‌نظر از باغ‌ها و کشتزارها از لحاظ معماری در ردیف زیباترین پایتخت‌های جهان به‌شمار می‌رود. گوشه کوچکی از کالیفرنای مدرن یا ریویرا است با معماری کهن اسپانیایی. کاخ ریاست‌جمهوری در میان شهر قرار دارد و ماموران مسلح از آن به شدت محافظت می‌کنند. وارد اتاقی شدم که در آن میزی بزرگ با چند ردیف صندلی گذاشته بودند. مردی در لباس تمیز نظامی به سوی من آمد؛ تصور کردم رئیس‌جمهور است، خود را جمع کردم، ولی اشتباه کرده بودم. ده دقیقه بعد باز آهنگ قدم‌های محکم سکوت را شکست و این بار مردی با سردوشی و قیطان‌های زین وارد شد و مرا پس از عبور از چند اتاق و پلکانی که با قالی کلفتی مفروش شده بود، وارد اتاقی کرد. آن گاه مرد ریزاندامی که لباس سفید به تن داشت وارد اتاق شد. این بار من بی‌خیال نشستم تا ببینم این یکی قصد دارد مرا به کدام اتاق ببرد، ولی او مرا به جایی نبرد، بلکه با مهربانی سلام کرد و همان‌جا ماند. این دیگر خود رئیس‌جمهور بوستامانت ریورو بود.»



## لذت پایان یک سفر دریایی سخت

### بهشت همان‌جا بود



بخش آخر این سفر پژوهشی به زمان رسیدن این گروه به جزیره‌ای اختصاص دارد که قرن‌ها قبل «کن تیکی» و همراهانش تجربه حضور در آن را داشته‌اند؛ مواجهه این گروه چندنفره بعد از یک سفر سخته چندماهه با کلک روی اقیانوس خواندنی است: «لحظه‌ای را که به سوی آن جزیره بهشتی پوشیده از نخل به آب زده بودیم، فراموش نمی‌کنم. هر لحظه که نزدیک‌تر می‌شدیم بزرگ‌تر می‌شد و به‌سوی ما

آغوش می‌گشود. وقتی که به ساحل رسیدم پا را از کفش بیرون کشیدم و پنجه‌های برهنه‌ام را از میان شن‌های داغ فرو کردم. از دیدن اثر فرورفتگی پایم بر ماسه‌های دست‌نخورده ساحلی که تا تنه درختان نخل گسترده می‌شد، لذت می‌بردم. وارد جزیره که شدیم نارگیل‌های سبز از شاخه‌های نخل آویزان بود و برخی از شاخه‌های ظریف در زیر انبوه شکوفه‌های سفید چون برف خم شده بود. پاک از خود بی‌خود شده بودم، به زانو افتادم و انگشتانم را به میان شن‌های داغ و خشک فرو بردم. سفر به پایان رسیده بود و همه زنده بودیم. روی زمین ولو شده بودیم و لبخند زنان گذشت ابرهای سفید باد تجارتی را از فراز نخل‌ها نظاره می‌کردیم؛ بنگت یکی دیگر از همسفران راوی در این سفر راست می‌گفت، بهشت همان‌جا بود.»